

تاریخ فلسفه

هیوم در باب دین و اخلاق ۴۸

نوشته دکتر آرتور هولمز از کالج ویتون

اجازه دهید با اشاره به این نکته شروع کنم که دو اثر اصلی او که به مسائل دینی می‌پردازند، «گفتگوهایی در باب دین طبیعی» و «تاریخ طبیعی دین» هستند. این گفتگوها در واقع درباره الهیات طبیعی، اعتبار استدلال‌های کلاسیک برای وجود خدا، هستی‌شناختی، کیهان‌شناختی و غایت‌شناختی، هستند. و این موضوع در قالب گفتگو با سه شخصیت که البته سه موضع متفاوت را نمایندگی می‌کنند، ارائه شده است: یکی از آنها تا حدودی شکاک، یکی از آنها تا حدودی لاک و دیگری تا حدودی عارف افلاطونی.

و بنابراین، شما با یک نوع بحث بسیار پرشور مواجه می‌شوید. من نمی‌خواهم وارد جزئیات این بحث شوم. Coblestone نظراتی در مورد آن وجود دارد، و اگر بخواهید می‌توانید آن را به طور کامل‌تر در Stumpf در بررسی کنید.

فکر می‌کنم باید گفت که این یک نقد تمام‌عیار از ادعاهای الهیات طبیعی است، نقدی بر خود استدلال‌ها. هیچ ایراد الهیاتی به انجام این کار به این شکل وجود ندارد. ایرادات این است که استدلال‌ها کار نمی‌کنند.

مقدمات منطقی نتایج را تولید نمی‌کنند. و از زمان هیوم تا به امروز، فکر می‌کنم منصفانه است که بگوییم جریان اصلی در فلسفه دین وجود داشته است که با این ادعا موافق بوده است، مبنی بر اینکه استدلال‌ها به اندازه کافی کامل، قطعی و واضح نیستند تا وجود یک علت اولیه، یک طراح عاقل، خیر اعلی و غیره را اثبات کنند. البته این به معنای بی‌ارزش بودن استدلال‌ها نیست.

در واقع، خود هیوم، در بخش آخر گفتگوها، اذعان می‌کند که بله، آنها وزن قابل توجهی دارند، و به نظر می‌رسد که فکر می‌کند موضع کلنانتس موضعی است که او بیشترین تمایل را به موافقت با آن دارد. به دلیل نوع برداشت، و برداشت کلمه‌ای است که هیوم به معنای فنی آن به کار می‌برد، به دلیل این برداشت که نظم طبیعت، پیش‌بینی‌پذیری و غیره، بنابراین از دیدگاه عقلانی و منطقی، اگرچه این قضیه به هیچ وجه روشن و از نظر منطقی کامل نیست، اثبات نشده است، ما همانطور که لاک گفته است، دانش اثباتی از خدا نداریم، با این حال به نظر می‌رسد چیزی در آنجا وجود دارد که ممکن است باور را برانگیزد.

حال، گفتگوها به منطق باور مربوط می‌شوند. اما تاریخ طبیعی دین به روانشناسی باور مربوط می‌شود. و اگر مایل باشید، می‌توانید رابطه بین این دو را همانطور که در بخش اول «پژوهشی در باب فهم بشر» مشخص شده است، ببینید، جایی که او بین فلسفه پیچیده، با تلاشش برای اثبات‌های منطقی، و فلسفه عملی، آن نوع چیزهایی که مردم با آنها زندگی می‌کنند، تمایز قائل می‌شود.

و او قصد دارد این را با تمایز بین استدلال‌های منطقی الهیات طبیعی و مبنای روانشناختی باور، که در موضوع تاریخ طبیعی بسط می‌دهد، نشان دهد. و درست همانطور که در بخش اول تحقیق، او می‌گوید آنچه ما واقعاً نیاز داریم ترکیبی از این دو است، به نظر می‌رسد که در مورد... نیز چنین می‌گوید. امور مذهبی. به آنچه در مورد نتیجه‌گیری گفتگوها گفتم توجه کنید.

آنها با منطق استدلال سر و کار دارند، اما در نهایت، به نظر می‌رسد که او به روانشناسی باور متوسل می‌شود، می‌بینید. منطق به نوعی به شما کمک می‌کند تا در مورد جایگاه خود شفاف باشید، اگرچه اجبار روانشناختی که در باور دخیل است از منطق ناشی نمی‌شود. از جای دیگری می‌آید.

بنابراین، تاریخ طبیعی دین با عوامل روان‌شناختی که در باورها نقش دارند، سروکار دارد. او معتقد است که توحید از نظر تاریخی از دل یک شرک اولیه، و باور به یک خدا از دل باور پیشین به خدایان متعدد، تکامل یافته است. و من فکر می‌کنم به این دلیل است که او شرک را آسان‌تر توضیح می‌دهد.

از نظر برخی از رشدهای روان‌شناختی طبیعی. زیرا به هر حال، ما به عنوان انسان، دغدغه‌های مختلف و مشترک زیادی در زندگی خود داریم. ما نیاز به غذا خوردن داریم.

ما به غذا، امنیت، آرامش و غیره نیاز داریم تا بتوانیم احساسات، ابعاد و حوزه‌های متنوعی از زندگی عاطفی داشته باشیم.

و جنبه‌هایی از تجربه ما در جهان طبیعت وجود دارد که احتمالاً تأثیراتی، تأثیرات عاطفی، بر جای می‌گذارند. تأثیراتی که مفهوم یک علت، یک موجود، که این کار را انجام می‌دهد را ایجاد می‌کنند. و بنابراین انواع مختلفی از این قبیل دغدغه‌ها، چنین تأثیراتی، انواع خدایان

چندخدایی یک تحول روان‌شناختی طبیعی است. با این حال، توحید تنها زمانی توسعه می‌یابد که عقلانیت و تعمق وارد عمل شود. و به نظر می‌رسد تأمل در مورد خدایان متعدد و غیره، برخی سؤالات بی‌پاسخ و مشکلات احتمالی را ایجاد می‌کند.

زیرا با تأمل، ما تشخیص می‌دهیم که طبیعت نوعی وحدت منظم در خود دارد. با تأمل، ما این را تشخیص می‌دهیم. و بنابراین به این فکر می‌کنیم که یک موجود پشت این وحدت منظم وجود دارد.

می‌دانید، این همان نوع خط فکری است که پیشاسقراطیان در متافیزیک از آن عبور کردند. چرا به جای چندین امر غایی، یک امر غایی وجود دارد؟ بنابراین او متوجه می‌شود که از سوی دیگر، در گفتگوها استدلال غایت‌شناختی به بحث در مورد وحدت منظم اشیا می‌رسد. پاسخی که هیوم از طریق یکی دیگر از شخصیت‌ها ارائه می‌دهد، این است که، اما این ایده ما از وحدت است که مطرح می‌شود.

از کجا می‌دانیم که آن وحدت واقعی وجود دارد؟ این ما هستیم که ایده‌های ساده‌ی مختلف را در ایده‌ی پیچیده ترکیب می‌کنیم و به یک جهان یکپارچه می‌رسیم، می‌بینید. اما در حالی که منطقی نمی‌توانید وحدت منظم جهان را اثبات کنید، فقط وحدت منظم ایده‌ی خود درباره‌ی جهان را می‌دانید. ایده‌های پیچیده، ایده‌های اولیه نیستند.

اگرچه چنین است، اما از نظر روان‌شناختی، هنوز این واقعیت وجود دارد که تأمل در مورد آن، ما را از آن تحول تاریخی و بر این اساس، از آن دور می‌کند. او احساس می‌کند که توحید صرفاً یک مفهوم عقلانی، یک مفهوم نظری است. از دین طبیعی ناشی از الهیات طبیعی.

توحید، به این معنا، قرار نیست بر تخیل تأثیر بگذارد و آن برداشت‌ها و احساسات را ایجاد کند، و در نتیجه، توحید احتمالاً جای خود را به نوعی شرک می‌دهد. حال، از نظر تاریخی، چگونه شرک پس از توحید به وجود می‌آید؟ خب، او می‌گوید که قطار روان‌شناسی به طور طبیعی به آنجا منتهی می‌شود. من فکر می‌کنم در واقع آنچه ما داریم، توحید است، زیرا سرزندگی خود را از دست می‌دهد و منجر به چیزی می‌شود که من آن را شرک سکولار می‌نامم.

یعنی، یک جامعه سکولار که خدایان خودش را دارد. خدای پول، خدای سکس، خدای قدرت، می‌بینید. از این جور چیزها، از دست دادن هرگونه جهان‌بینی یکپارچه

اما در تاریخ، واقعیت این است که اگرچه دین طبیعی نمی‌تواند برای مدت طولانی زندگی را فعال کند، آنچه مورد نیاز است این است که روایتی تاریخی از آن خدای واحد فعال در تاریخ وجود داشته باشد. هیوم این را می‌گوید. و بدیهی است که او به داستان مسیحی فعال بودن خدا در تاریخ و تجسم اشاره می‌کند.

بنابراین نکته او این است که باور دینی توسط چیزهایی ایجاد می‌شود که در طول تاریخ در تجربه انسانی و در تجربه هر کسی رخ می‌دهند و احساسات و برداشت‌هایی را برمی‌انگیزند که منجر به ایده‌هایی در مورد علت اتفاقات می‌شوند. بنابراین، یک روایت روانشناختی از باور دینی. در فرآیند همه اینها، کاری که هیوم برای تاریخ اندیشه انجام داده است، تاریخ دین در ۲۰۰ سال گذشته با آن کار کرده است.

یعنی، دغدغه بازسازی استدلال‌های خدا باورانه‌ای است که واقعاً معتبر باشند. تلاش برای بازسازی استدلال‌های خدا باورانه. بحث در مورد اینکه الهیات طبیعی به چه نوع خدایی اشاره می‌کند.

مسئله شر بسیار بیشتر از گذشته است. زیرا یکی از ایرادات هیوم به برهان غایت‌شناختی، که از هدفمندی منظم طبیعت استدلال می‌کند، این است که شر نشان‌دهنده بی‌غایت‌شناختی، فقدان نظم یا حداقل فقدان هدف قابل تشخیص است. و بنابراین مسئله شر به طور فزاینده‌ای مورد توجه قرار گرفت.

رابطه بین عقل و احساس در دین. بدیهی است که یک سوال حیاتی است. و این شامل سوال ارزش شهودی تجربه دینی نیز می‌شود.

استدلال از طریق تجربه دینی. و در نهایت، مسئله رابطه بین دین و اخلاق. زیرا او استدلال می‌کند که دین تمایل دارد توجه مردم را از مسائل اخلاقی و اجتماعی منحرف کند.

پیامدهای اخلاقی باور دینی به هیچ وجه یکسان نیستند. او نمی‌گوید که هیچ پیامد اخلاقی وجود ندارد، اما به اندازه کافی یکسان نیستند. و این نوع سوال باعث ایجاد تلاش‌هایی برای استدلال‌های اخلاقی برای وجود خدا شده است.

استدلال‌های اخلاقی در جهت اثبات وجود خدا. بنابراین، کل دستور کاری که در دوره فلسفه دین با آن مواجه می‌شوید، در واقع دستور کاری است که از گفتگوهای هیوم بیرون می‌آید. نکته این است که بخش زیادی از این موارد، به عنوان بدیهیات، توسط سنت مدرسی به طور مؤثر مورد بررسی قرار گرفته است.

این تنها به تدریج باعث شد که همه چیز دوباره به عنوان موضوعی که نیاز به توجه جدید دارد، مطرح شود. اکنون، تحولات جدید در فلسفه دین توسط هیوم برانگیخته شده است. اما فقط هیوم را نگوئید. باید هیوم و کانت را هم بگوئید.

همانطور که در دو یا سه هفته آینده خواهیم دید. زیرا زمانی که کانت نقد عقل محض خود را به پایان رساند، او نیز نقد کوبنده‌ای از براهین عقلی، براهین منطقی برای وجود خدا، ارائه داده است. و او نیز احساس می‌کند که باور دینی مبتنی بر چیزی غیر از براهین منطقی است.

و زمانی که نوشته‌هایش در مورد اخلاق را تمام می‌کند، یک استدلال اخلاقی برای وجود خدا به ما ارائه می‌دهد. و زمانی که نوشته‌هایش در مورد زیبایی‌شناسی و زیبایی طبیعت را تمام می‌کند، یک استدلال زیبایی‌شناختی برای وجود خدا به ما ارائه می‌دهد، اما نه اثبات‌های منطقی. کاری که او انجام می‌دهد چیزی جز اثبات نیست.

اساساً، او می‌گوید که تنها راه توضیح پدیده‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی از طریق این فرضیه است که خدا وجود دارد. به عبارت دیگر، برای ارائه شرحی کافی از تجربه اخلاقی و زیبایی‌شناختی، به خداواری و یک جهان‌بینی خداوورانه نیاز دارید. اما این را وقتی به ایمانوئل کانت می‌رسیم، خواهیم دید.

پس بگذارید همین جا مکث کنم و ببینم آیا چیزهایی در این بین هست که بخواهی کمی در موردشان بحث کنی. بله، تروی. داشتم فکر می‌کردم وقتی گفتی توحید به شرک تبدیل می‌شود.

آیا او از نظر تاریخی به مسیحیت نگاه می‌کرد و می‌گفت که از یکتاپرستی سختگیرانه‌ی یهودی به تثلیث‌گرایی به عنوان شکلی از شرک تبدیل شده است؟ بله، و شاید توسعه‌ی شمایل‌ها و قدیسان. یا صرفاً روان‌شناختی بود؟ بله، می‌دانید، من باید متن مطلب را دوباره بررسی کنم تا مطمئن شوم.

من چنین چیزی را در آن به خاطر نمی‌آورم. بنابراین اگر می‌خواستم فی‌البداهه پاسخ دهم، می‌گفتم نه، این صرفاً یک استنباط از توضیح روان‌شناختی او در مورد ظهور شرک است. اما اجازه دهید آن متن را بررسی کنم و به شما پاسخ دهم.

می‌خواستم دوشنبه صبح دوباره آن را بخوانم، البته به دلیل دیگری. با این حال، اجازه دهید یک نکته دیگر هم اضافه کنم. وقتی به هگل می‌رسیم، مطمئناً او به اندازه هیوم تجربه‌گرا نیست.

دستور کار او بسیار متفاوت از دستور کار هیوم است. هگل یک دیالکتیک تاریخی در تاریخ دین می‌بیند. تز، آنتی‌تز، سنتز.

جایی که تز، چندخدایی است، آنتی‌تز، پانتئیسم است، و سنتز، که بالاترین شکل حقیقت است، تثلیث‌گرایی است. بله، بخشی از آن، اما تثلیث، سه در یک، یک در سه. بنابراین، مسئله توسعه تاریخی دین قطعاً در این دوره کلی، اواخر قرن ۱۸، اوایل قرن ۱۹، حدود سال ۱۸۰۰، مطرح است.

و به نظر من هیوم به شکلی قابل توجه، در برانگیختن تحقیق در مورد تاریخ دین نقش دارد، چیزی که قبلاً مورد توجه نبود. تاریخ عموماً تا قبل از حدود سال ۱۸۰۰ مورد توجه نبود. این فقط بخشی از چیزی است یا نوشته خوب می‌نامند belle lettre که آن را.

روش تاریخی به عنوان یک علم از حدود سال ۱۸۰۰ شروع به توسعه کرد. در واقع، خود هیوم کتابی در مورد تاریخ انگلستان نوشت که گفته می‌شود شامل روش‌های تاریخی است و به همین دلیل می‌توان هیوم را یکی از اولین متفکران بزرگ تاریخی نامید. آغاز تاریخ به عنوان یک علم.

خب، باشه. حالا، به نفر دیگه. دیوید.

آیا بخشی وجود ندارد که در آن، اگرچه نمی‌توانیم به طور قطع روابط علی را بدانیم، اما همچنان می‌توانیم چیزهایی در مورد ماهیت خدا استنباط کنیم، زیرا وقتی به چیزهای دیگر در تجربه خود نگاه می‌کنیم، آن را از طریق قیاس می‌بینیم. بله، فکر می‌کنم این بخش در بخشی به نام «درباره یک مشیت خاص» باشد. که در مورد خداست.

بله، و من فکر می‌کنم این همان نوع خط فکری است که در دیالوگ‌ها می‌بینید. حالا، وقتی او می‌گوید استنتاج کن، منظورش اثبات منطقی نیست. در واقع، قبلاً وقتی در مورد این واقعیت صحبت می‌کند که ما پیوسته با حروف ربط مواجه می‌شویم و به نحوی نتیجه می‌گیریم که یک ارتباط ضروری وجود دارد.

استفاده (infer) و او قبلاً گفته است که هیچ گام منطقی در کار نیست. او برای آن گذار از کلمه استنتاج می‌کند. به نظر می‌رسد استنتاج در آن زمینه‌ها به معنای گامی است که ذهن برمی‌دارد، که ممکن است گامی منطقی نباشد.

بنابراین فکر می‌کنم در مورد مشیت خاص هم همینطور است. وقتی می‌گویید انسان‌های پس از بشریت، در فلسفه دین، وقتی می‌گویید که آنها با مسائل عمیقی سروکار دارند، سعی می‌کنند در این استدلال‌ها قطعیت ایجاد کنند، پاسخ متفاوت است. برخی سعی می‌کنند قطعیت اثباتی ارائه دهند، همانطور که لاک آن را می‌نامید.

به طور کلی، توسل به احتمال است که آنها را در اردوگاه شواهدگرایان قرار می‌دهد. احتمال، وزن شواهد است. و بخش زیادی از آن به معرفت‌شناسی‌ای که با آن کار می‌کنند بستگی دارد.

حالا هفته‌ی آینده درباره‌ی توماس رید، واقع‌گرای اسکاتلندی، خواهید خواند. رید قاطعانه نظریه‌ی ایده‌ها و انطباعات را رد می‌کند. او کل ماجرای دانش بازنمودی را انکار می‌کند.

ما از اجسام مادی آگاهی مستقیم داریم. می‌بینی؟ یعنی شما از ایده یک جهان منظم بحث نمی‌کنید. شما از یک جهان منظم بحث می‌کنید.

می‌بینید؟ و در نتیجه، او می‌تواند در مورد نتایج آن بسیار مثبت‌تر باشد. حال، در حالی که رید چند سخنرانی در مورد الهیات طبیعی ارائه داد، کار زیادی در آن زمینه انجام نداد. اما آن سنت واقع‌گرایی اسکاتلندی بر بسیاری از افرادی که این کار را انجام دادند، تأثیر گذاشت.

در قرن نوزدهم، یک متکلم اسکاتلندی به نام رابرت فلینت وجود داشت که بسیار تأثیرگذار بود. کتاب او «خداآوری»، حتی ۵۰ سال پیش نیز به طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گرفت. اگر دوست دارید می‌توانید» آن را در کتابخانه بررسی کنید.

و چارلز هاج، الهی‌دان پرینستون، که الهیات سیستماتیک او هنوز از حدود دهه ۱۸۶۰ مورد مطالعه قرار می‌گیرد. چارچوب فلسفی که او با آن کار می‌کند، رئالیسم اسکاتلندی است. و بنابراین، همانطور که از یک رئالیست اسکاتلندی انتظار می‌رود، او در مورد استدلال‌های خداپاورانه بسیار مثبت‌تر از کسی است که نظریه جان لاک یا نظریه ایده‌های دیوید هیوم را دارد.

آنها فکر می‌کنند که برای شروع، قطعیت‌هایی دارند. بنابراین، این با آن سنت متفاوت است. و من فکر می‌کنم که این سنت واقع‌گرایی اسکاتلندی است که شاید چارلز هاج نماینده آن باشد، اما دیگرانی که به آمریکا آمدند، دفاعیات انجیلی آمریکایی را شکل داده‌اند که به سمت استدلال‌های خداپاورانه برای وجود خدا گرایش دارد.

حالا انواع دیگری از سنت و دفاعیات آمریکایی هم وجود دارد. اما این [سنت] از واکنش رئالیست‌های اسکاتلندی علیه هیوم ناشی شد. و برخی از شما ممکن است بدانید که مارک نول در دانشکده تاریخ، انواع تحقیقات تاریخی و انتشاراتی را در مورد تأثیر رئالیسم اسکاتلندی بر انجیل‌گرایی آمریکایی انجام داده است.

مقالات فراوان. مطمئن نیستم که او کتابی در این مورد دارد یا نه، اما بخش‌هایی از کتاب‌هایش در این مورد است. بنابراین اگر با مارک نول کار کنید، خوب، به چیزی در این زمینه خواهید رسید.

اتفاقاً، رئیس کالج ویتون، جی. الیور باسول، که مثلاً در دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ رئیس بود، کاملاً یک واقع‌گرای اسکاتلندی بود. کاملاً شبیه چارلز هاج. کاملاً همینطور.

بنابراین، این تأثیر همین جا در ویتون کاملاً مشهود بود. در واقع، وقتی من اینجا دانشجوی کارشناسی بودم با مردی درس خواندم که بعد از رفتن باسول از اینجا، دانشجوی الیور باسول بود و در سمینار تدریس می‌کرد. بنابراین، آشنایی من با دفاعیات در دانشگاه از نوع واقع‌گرایان اسکاتلندی بود.

که من به طور قابل توجهی از آن منحرف شده‌ام. بله؟ این فقط چیزی است که با توجه به آنچه او در مورد گفته‌های هیوم می‌پرسید، حدس می‌زنم بیشتر به استدلال کیهان‌شناختی برای وجود خدا مربوط باشد. به نظر من، خب، در این گفتگوی کوتاهی که او با دوستش داشت، هیوم گفت، دوستش این سخنرانی را مرور کرد و توضیح داد که چگونه ما واقعاً نمی‌توانیم وجود خدا یا چیزی شبیه به آن را از جهان خود استنباط کنیم.

و هیوم گفت، آه، اما چرا که نه؟ چون وقتی یک خانه نیمه ساخته را می‌بینید، می‌توانید فرض کنید که یک سازنده هوشمند وجود دارد و او قرار است آن را به اتمام برساند، و از این قبیل چیزها. و دوستش پاسخ داد، بله، اما دلیل اینکه نمی‌توانید این کار را با خدا انجام دهید این است که ما اینجا با دو واسطه مختلف سروکار داریم. ما دانش زمینی خود را با چیزی که هیچ ایده‌ای در مورد آن نداریم منتقل می‌کنیم.

ما هیچ برداشتی برای ارتباط با خدا نداریم. و بنابراین از این نظر، با پاسخ هیوم به آن دوست، چه از خودش باشد چه نباشد، نمی‌دانم، به نظر می‌رسد که او گفته است که شما نمی‌توانید هیچ جزئیاتی را در مورد خدا، استنباط کنید. اما پاسخ هیوم به آخرین پاسخ آن دوست این بود، اگرچه ممکن است از آن غافل نشوید اما نمی‌توانید جزئیات را به این روش استنباط کنید، اما از آنجا که این یک خلقت منحصر به فرد یا یک ساختمان منحصر به فرد یا هر چیز دیگری است، این چیزی است که ما قبلاً هرگز ندیده‌ایم و هیچ توضیحی برای آن نداریم، می‌توانیم حداقل یک خالق منحصر به فرد و خاص را استنباط کنیم.

بله، حالا می‌بینید، این نوعی گمانه‌زنی عقلانی است که باور را محتمل می‌کند. اما آن تأثیر روانشناختی را که به طور طبیعی باعث ایجاد باور می‌شود، نخواهد داشت. بنابراین می‌بینید که با ترکیب این دو، او از عقلانیت به روانشناسی روی می‌آورد.

و وقتی همه چیز روی میز است، به نظر می‌رسد که او همیشه به مبانی روانشناختی برمی‌گردد. بله. خب. بیایید به اخلاق او پردازیم، موافقید؟ و در اینجا، دو اثر اصلی که باید در نظر داشته باشید، البته، رساله‌ای در باب طبیعت انسان است که اولین اثر او در بیست و چند سالگی‌اش است.

کتاب سوم. فکر کنم اینجا گفتم بخش سوم، فکر کنم او اسمش را گذاشته کتاب سوم. کتاب سوم آن درباره اخلاق است.

اثری کوتاه‌تر، بیشتر به سبک پژوهش در باب فهم انسان، به نگرش درآورد. اثری کوتاه‌تر، اثری آسان‌تر که به نظر او به دلیل تمام سوءتفاهم‌هایی که در مورد اثر قبلی پیش آمده بود، مورد نیاز بود. پژوهشی در باب اصول اخلاق.

پژوهشی در باب اصول اخلاق. حال، به نظر من، این دو تقریباً یک چیز را می‌گویند. شاید تأکیداتشان متفاوت باشد، اما بسیار شبیه به هم هستند.

و اجازه دهید با اشاره به این نکته شروع کنم که همان مسئله اساسی در مورد رابطه بین عقل و احساس، در اخلاق نیز مانند دین و هر حوزه دیگری از تفکر هیوم مطرح می‌شود. در واقع، این روشی است که او در کتاب «تحقیقی در باب اصول اخلاق» به معرفی موضوع می‌پردازد. آیا اخلاق مبتنی بر عقل است یا احساس؟ آیا اخلاق مبتنی بر عقل است یا احساس؟ مسئله این است.

حال، برای اینکه ببینیم او سعی دارد به چه چیزی برسد، دو نوع مشاهده لازم است. اول اینکه وقتی او می‌گوید احساس، یا شور، یا عاطفه، یا می‌گوید که به نظر می‌رسد ما نوعی حس اخلاقی داریم، این واژگانی است که او استفاده می‌کند، چیزی که او به آن اشاره می‌کند، برداشت‌های مرتبط با تأمل است. حال، نظریه او در مورد برداشت‌ها را به خاطر دارید، مبنی بر اینکه همه ایده‌ها در واقع به عنوان کپی یا تولیدات تخیلی ناشی از برداشت‌های اصلی، برداشت‌های حسی، پدید می‌آیند.

به طوری که این ایده‌ها، که کپی هستند یا نتیجه‌ی حافظه، شاید تخیل، هستند، از طریق تأمل در حالات ذهنی خودمان شناخته می‌شوند. بنابراین ممکن است من به طور غیرمستقیم در مورد برداشت‌هایم تأمل کنم. و خود این ایده‌ها برداشت‌هایی را به جا می‌گذارند که منجر به ایده‌های بیشتر می‌شوند.

اون داستان رو یادت هست. خوب. وقتی می‌گه قراره در مورد عقل یا احساس، شور، عاطفه، حس اخلاقی بحث کنه، اینکه این با تأثیرات بازتاب سروکار داره، چیزی که داره در موردش صحبت می‌کنه همین تأثیراته.

بله، آقا؟ برداشت‌هایی از ایده‌هایی که در ذهن ما در رابطه با چیزهایی که در تجربه ما وجود دارند، جریان داشته‌اند. پس واضح است که اگر او بخواهد آن مسیر را دنبال کند، روایتی تجربه‌گرایانه از منشأ باورهای اخلاقی ارائه خواهد داد. احساسات اخلاقی برداشت‌هایی از تأملات هستند که از برداشت‌ها و ایده‌های حسی قبلی درباره آنچه اتفاق می‌افتد یا ممکن است اتفاق بیفتد، ناشی می‌شوند.

حال، احساسات می‌توانند آرام، متین یا خشن باشند. و او این تمایز را در کتاب دوم رساله، که کاملاً درباره شور و اشتیاق است، بسط می‌دهد. شور و اشتیاق می‌تواند آرام یا متین باشد، به طوری که ما احساسات آرامی در مورد زیبایی داریم.

اما از طرف دیگر، احساسات خشونت‌آمیز، شور و اشتیاق‌های شدید، مانند عشق و نفرت، غرور و حسادت وجود دارد. خشونت‌آمیز. نه به این معنا که لزوماً به کسی آسیب می‌رسانند، بلکه به این معنا که قوی و پر قدرت هستند، نه رضایت آرام و پایدار از زیبایی.

حال، برداشت‌های خشونت‌آمیز ممکن است پاسخی مستقیم به ایده‌ها و برداشت‌هایی باشند که در حال رخ دادن هستند، مانند تجربیات لذت و دردی که شما متحمل می‌شوید، و شما در مورد آن احساساتی دارید. یا ممکن است پاسخ‌های غیرمستقیم باشند. پاسخ‌های غیرمستقیم به تجربه‌ای که با احساسات خاص دیگری که ما داریم، آمیخته شده است.

احساس غروری که با تجربه‌ی چیزی که کسی همین الان درباره‌ی شما گفته است، آمیخته شده است. و احساسی که از آن ناشی می‌شود، بنابراین یکی از این چیزهای غیرمستقیم است، زیرا با چیز دیگری آمیخته شده است. بنابراین، کاری که او با طرح این سوال که آیا اخلاق مبتنی بر عقل است یا شور و اشتیاق، انجام می‌دهد، بر اساس نظریه‌ی خود درباره‌ی برداشت‌ها است.

شور و شوق، عواطف، احساسات، احساسات، اینها تأثیرات هستند. تأثیرات. اگر دوست دارید، تأثیرات مرتبه دوم.

حالا، این اولین نکته است، که به آن زمینه بدهیم. زمینه در تفکر خودش. نکته دوم، زمینه تاریخی است.

زمینه تاریخی. زیرا این سوال که آیا اخلاق مبتنی بر عقل است یا احساس، موضوع داغ بحث اخلاق در زمان او بود. این موضوع داغ بود.

البته سنت روشنگری تمایل داشت بگوید که اخلاق بر پایه عقل بنا شده است. جان لاک گفته بود که دانش اخلاقی، دانشی برهانی است، درست مانند ریاضیات. بله، دانش با توافق و اختلاف ایده‌ها سروکار دارد.

بنابراین، اگر شما ایده حق مالکیت را دارید، که به گفته لاک یک حق طبیعی است، این یک ساختار مصنوعی نیست، یک حق طبیعی است، و اگر ایده دزدی را دارید، پس به سادگی با مقایسه این دو ایده متوجه می‌شوید که بین آنها اختلاف نظر وجود دارد، و می‌دانید که دزدی بنابراین ناقض حق مالکیت است. و بنابراین، دانش اخلاقی صرفاً دانش روابط ایده‌ها است. دانش اثباتی.

طبق گفته جان لاک. هیوم کاملاً مخالف است، و او مخالف است زیرا فکر نمی‌کند که هیچ‌کس در وضعیت طبیعی، به اصطلاح، حق مالکیت داشته باشد. می‌بینید، او، همانطور که لاک فکر می‌کند، فکر می‌کند که حق مالکیت مقدم بر وجود هرگونه جامعه مدنی است.

بله، چون او اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی دارد. اما هیوم مخالف است. او اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی را رد می‌کند.

او می‌گوید ایده وضعیت طبیعی یک افسانه و یک داستان است. نه تنها از نظر تاریخی وجود ندارد، بلکه حتی نمی‌توانید آن را به شکلی که لاک در مورد آن صحبت می‌کند تصور کنید، بلکه چنان درگیر تناقض منطقی است، مانند مفهوم حق مالکیت، در حالی که مالکیت محصول جامعه سازمان‌یافته است، نه چیز دیگری. بنابراین، از یک طرف، کسانی هستند که می‌گویند اخلاق مبتنی بر عقل است، مانند جان لاک.

حال، برخی از فیلسوفان اخلاق‌گرای امروزی نیز وجود دارند که هفته آینده به آنها خواهیم پرداخت، مانند جوزف باتلر، که استدلال می‌کرد قضاوت‌های اخلاقی ما، وقتی در وجدان می‌گوییم که این کار اشتباه است می‌دانید، این یک آگاهی فوری از اشتباه بودن است، اما باتلر و دیگران در آن سنت می‌گویند که این یک قضاوت عقلانی است. توماس رید، همانطور که اشاره کردم، یک واقع‌گرای اسکاتلندی. او معتقد است که ما آگاهی مستقیمی از اشتباه داریم و این یک قضاوت عقلانی است که ما انجام می‌دهیم، و او این را علیه دیوید هیوم استدلال می‌کند.

بنابراین، کسانی هستند که معتقدند دانش اخلاقی، دانش عقلانی است، احکام اخلاقی، احکام عقلانی هستند، اساس اخلاق در عقل است، و اساساً، البته، نوعی قانون طبیعی. از سوی دیگر، کسانی در میان فیلسوفان حس اخلاقی وجود دارند، مانند ارل شافتسبری معروف، که حامی لاک بود، و فرانسیس هاجیسون، که اتفاقاً در فلسفه اولیه آمریکا بسیار تأثیرگذار بود، شافتسبری و هاجیسون، که معتقدند وجدان، حس اخلاقی ما بیشتر به احساس زیبایی‌شناختی شباهت دارد تا به ریاضیات یا استدلال برهانی. این بیشتر به سلیقه اخلاقی مربوط می‌شود تا قضاوت عقلانی.

اینکه شما نمی‌توانید در مورد درستی یا نادرستی چیزی بحث کنید، همانطور که نمی‌توانید در مورد زیبایی، یک قطعه موسیقی خاص با کسی که ذائقه‌ی توسعه‌یافته‌ای برای آن ندارد، بحث کنید. احساسات. عواطف، ذائقه. و جاهایی هست که هیوم از کلمه‌ی ذائقه استفاده می‌کند.

همچنین. و بنابراین جای تعجب نیست که افرادی که به این تأکید بر احساس واکنش نشان می‌دهند، سعی می‌کنند استدلال کنند که قضاوت زیبایی‌شناختی نیز قضاوتی عقلانی است، نه فقط قضاوت اخلاقی. بلکه قضاوت زیبایی‌شناختی.

بنابراین، نوعی حقیقت عینی در مورد ارزش‌های زیبایی‌شناختی وجود دارد. چیزی عینی در مورد ارزش‌های اخلاقی. حال، تا آنجا که به هیوم مربوط می‌شود، همه اینها ذهنی هستند.

و همانطور که منتقدان هیوم، مانند توماس رید، اشاره می‌کنند، آنچه در طول تاریخ اتفاق افتاده چیزی شبیه به این است. به محض اینکه نظریه ایده‌ها مطرح شد، کیفیات اولیه ذهنی شدند. من حرفم را پس می‌گیرم.

کیفیات ثانویه ذهنی شدند. سپس، با برکلی، نه تنها کیفیات ثانویه، بلکه کیفیات اولیه نیز ذهنی شدند. با کیفیات ثانویه، ذهنی، رنگ، صدا و زیبایی‌های ذهنی شدند.

و با دیوید هیوم، باور دیگر به یک موضوع قضاوت عقلانی تبدیل نشد، بلکه به چیزی ذهنی، به موضوعی احساسی تبدیل شد. و چه چیزی باقی ماند، جز اینکه باور اخلاقی نیز ذهنی باشد. بنابراین، ریشه آن به تأثیر نظریه ایده‌ها برمی‌گردد، که آنچه را که قبلاً عینی تلقی می‌شد، از ابتدا تا انتها ذهنی کرد.

واقع‌گرایان اسکاتلندی معتقدند که کیفیات اولیه و کیفیات ثانویه هر دو عینی هستند. ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی هر دو عینی هستند. باور یک شهود عقلانی است، نه فقط یک پاسخ روانشناختی.

بنابراین، مسئله به این شکل کاملاً خوب تعریف شده است. و هیوم در تلاش است تا دیدگاه خود را تدوین کند. هیوم مردی میانه‌رو است.

او حاضر نیست این ایده را بپذیرد که عقل اساس اخلاق است. او حاضر نیست این ایده را بپذیرد که احساسات یا عواطف به تنهایی اساس اخلاق هستند. بله، و همانطور که در مورد مفاهیم پیچیده و عملی منطقی و روانشناختی صدق می‌کرد، او مثل پسر بچه‌ای است که دو نوع پای پیشنهاد داد، کدام را دوست دارید؟ اگر مایلید، کمی از هر کدام.

او ترکیبی از این دو را می‌خواهد. حالا، می‌بینید، او سعی کرد این را در دین محقق کند. آیا می‌تواند آن را در اخلاق هم محقق کند؟ این کاری است که او سعی در انجام آن دارد.

بسیار خب. خب، اگر عقل از نظر هیوم نقشی در رابطه با اخلاق دارد، نقش آن چیست؟ خب، به یاد داشته باشید که عقل از نظر هیوم می‌تواند دو نوع قضاوت، و فقط دو نوع، ایجاد کند. قضاوت‌هایی در مورد روابط ایده‌ها و قضاوت‌هایی در مورد امور واقع.

بنابراین سوال در مورد نقش عقل این است که ما چه دانشی در رابطه با اخلاق، روابط ایده‌ها و امور واقع داریم؟ ساده به نظر می‌رسد. خب، روابط ایده‌ها، بله، تعاریف اصطلاحات اخلاقی. تعاریف اصطلاحات اخلاقی.

یعنی اگر بگوییم عدالت چنین و چنان است، تعریف، رابطه‌ای از ایده‌هاست و موضوع و محمول در تعریف با هم توافق دارند. بنابراین می‌توانیم اصطلاحات اخلاقی را تعریف کنیم. مثلاً می‌توانیم درباره رابطه مفاهیم مختلف اخلاقی صحبت کنیم.

برای مثال، رابطه بین خیرخواهی و نفع شخصی. چرا، آنها دقیقاً با هم موافق نیستند، نه؟ دانش با توافق و عدم توافق سروکار دارد. بسیار خوب، پس این یکی از کارهایی است که عقل می‌تواند انجام دهد.

مورد دوم مربوط به امور واقع است. عقل می‌تواند شرایطی را که ما باید در آن عمل کنیم توصیف کند، می‌تواند دانش واقعی در مورد موقعیت‌هایی که با آنها روبرو می‌شویم و درک واقعی از پیامدهای احتمالی اعمال را در اختیار ما قرار دهد. بنابراین عقل از این طریق کمک می‌کند.

حالا به عبارت آخر، پیامدهای اعمال، توجه کنید، زیرا یکی از پیوندهای اصلی بین عقل و احساس، فایده خواهد بود. او یک فایده‌گرای پیشا-فایده‌گرا است. حداقل اگر آغاز فایده‌گرایی را با بنتام و میل مشخص کنیم.

این از دیوید هیوم است؛ آنها واقعاً ایده را می‌گیرند. پس عقل چه کاری نمی‌تواند انجام دهد؟ عقل نمی‌تواند توسل به پیامدها و سودمندی را توجیه کند، نه. او، ممکن است به عنوان یک احتیاط، ممکن است به شما بگوید که این کار عاقلانه است.

اما چرا می‌خواهید محتاط باشید؟ این نمی‌تواند واقعاً توسل به سودمندی را توجیه کند. نمی‌تواند شما را به انجام کاری ترغیب کند. و نمی‌تواند عملی را تأیید یا رد کند.

فقط می‌تواند عواقب را توصیف کند. حال، اگر عقل نتواند عملی را تأیید یا رد کند، نمی‌توانید قضاوت اخلاقی کنید. قضاوت‌های اخلاقی، آن را تأیید یا رد می‌کنند.

بنابراین عقل نمی‌تواند هیچ قضاوت اخلاقی بکند. و از آنجا که واکنش‌های احساس، قضاوت نیستند، احساسات درست یا غلط نیستند، بلکه فقط گزاره‌ها و قضاوت‌ها درست یا غلط هستند. از آنجا که احساسات درست یا غلط نیستند، احساسات هیچ قضاوت اخلاقی نمی‌کنند. هیچ قضاوت اخلاقی وجود ندارد.

می‌بینی؟ حالا، احساسات اخلاقی وجود دارند، احساسات اخلاقی وجود دارند که منجر به گزاره‌های فایده‌گرایانه می‌شوند. بسیار خوب، در مورد احساسات چطور؟ نقش احساسات چیست؟ خوب، من گفتم که وجه مشترک، فایده است. و می‌توانید ببینید که چگونه عقل به فایده می‌چسبد.

چطور احساسات روی سودمندی تأثیر می‌گذارد؟ خوب، می‌بینید، سودمندی، پیامدهایی که برای خیر عمومی همه است، مبتنی بر احساس خیرخواهی است. خیرخواهی آرزو کردن، خواستن و اراده کردن چیزی است که برای دیگران خوب است. احساسی از خیرخواهی.

نیکوکاری انجام کار خوب است؛ خیرخواهی خواستن کار خوب است. اما چرا ما در احساساتمان نسبت به دیگران این‌طور هستیم؟ هابز گفته بود، ما اینطور نیستیم، همه ما مانند حیوانات گرسنه هستیم. و هیوم علیه خودخواهی استدلال می‌کند.

هابز به خودخواهی افراطی متهم شده بود، و در زمان هیوم، اصطلاح هابیسم لقبی تحقیرآمیز بود، برای دیدگاهی که فکر نمی‌کنم هابز به آن معتقد بوده باشد، مبنی بر اینکه ذره‌ای دوستی یا چیز دیگری در انسان وجود ندارد. طبیعتاً، می‌بینید. خوب، هیوم با این نظر مخالف است.

او استدلال می‌کند که نوعی خیرخواهی طبیعی در همه انسان‌ها وجود دارد. نوعی نوع دوستی طبیعی در همه انسان‌ها. البته، در درجات مختلف، او نمی‌گوید چقدر.

میزان آن بسیار متفاوت است. اما نوعی خیرخواهی طبیعی وجود دارد. نه آنجا، بلکه به نوعی ذاتاً

چطور شکل می‌گیرد؟ و او با نوعی روانشناسی اخلاقی رشدی سروکار دارد. می‌بینید. خب، از احساس همدردی شکل می‌گیرد.

از احساس همدردی نشأت می‌گیرد. همدردی، که شامل، همانطور که من احساس همدردی می‌کنم، یا لذت بردن از شما یا درد کشیدن با شما می‌شود. ما می‌گوییم، اوه، من با شما احساس همدردی می‌کنم.

می‌بینی، من باهات همدردی می‌کنم. پس بله، در درد یا لذتی که حس می‌کنم، منفعت شخصی دخیل است.

اما چرا باید احساس همدردی کنم؟ من احساس همدردی می‌کنم چون عقل به من شباهت‌های واقعی بین من و تو، تجربه تو و تجربه من را می‌گوید. و یکی از اصول تداعی را به خاطر دارید؟ شباهت. شباهت

، بنابراین وقتی شباهت‌هایی بین تجربه تو و من وجود دارد، ایده‌های پیچیده‌ای که در ذهن من شکل می‌گیرند هر دوی ما را درگیر می‌کنند. بله. و چون هر دوی ما را درگیر می‌کنند، نه تنها برای خودم، بلکه برای تو هم احساس همدردی می‌کنم.

و یک نوع خیرخواهی طبیعی در همه انسان‌ها وجود دارد. می‌بینید. خب، پس این جوهره جایگاه اوست.

این نظریه به دو صورت نامگذاری شده است. این یک ذهنیت‌گرایی اخلاقی است. و این یک طبیعت‌گرایی اخلاقی است.

حال، اجازه دهید اصطلاحاتی را که تا به امروز در نظریه اخلاق رایج هستند، توضیح دهم. ذهنیت‌گرایی اخلاقی دیدگاهی است که معتقد است هیچ ویژگی اخلاقی عینی وجود ندارد. یعنی، هیچ حقیقت عینی از نوع اخلاقی در مورد وضعیت‌های عینی امور وجود ندارد.

اما وقتی می‌گویم چیزی اشتباه است یا چیزی خوب است، در مورد احساسات خودم، عواطف خودم صحبت می‌کنم. بنابراین، می‌بینید، در این مورد، ما از روی خیرخواهی این کار را می‌کنیم. من با شما همدرد هستم.

و من می‌گویم این خیلی بد بود که تو مجبور بودی از سر بگذرانی. چیزی که واقعاً می‌خواهم بگویم این است که وقتی به آنچه تو از سر می‌گذرانی فکر می‌کنم، رنج می‌برم. نمی‌گویم که اشتباه است که تو مجبوری آن را از سر بگذرانی.

دارم می‌گویم که این برای شما دردناک است، و برای من هم دردناک است. بنابراین نادرستی و درستی فقط به احساسات ذهنی کسانی که آن را تجربه می‌کنند و در موردش صحبت می‌کنند مربوط می‌شود. خب، طبیعت‌گرایی اخلاقی هم همینطور است، هرچند این دو را یکی ندانید.

ذهن‌گرایی تنها یکی از انواع طبیعت‌گرایی است، نوعی ذهن‌گرایانه. انواع عینیت‌گرایانه طبیعت‌گرایی نیز وجود دارد. طبیعت‌گرایی اخلاقی، دیدگاهی است که می‌گوید اخلاق ریشه در طبیعت دارد.

اخلاق ریشه در طبیعت دارد. و چون ریشه در طبیعت روانشناسی عاطفی ما دارد، می‌بینید، ریشه در روانشناسی عاطفی ما دارد، هیوم یک طبیعت‌گرای اخلاقی است. و او درباره قوانین طبیعت صحبت می‌کند.

حال، آنها قوانین طبیعت به معنای متافیزیکی، مانند ارسطو، یا ذاتی، مانند افلاطونیان، نیستند. آنها قوانین طبیعت به معنای وجود داشتن از قبل، وقتی که ما به دنیا می‌آییم، نیستند. او خیلی واضح می‌گوید که این قوانین طبیعت، مصنوعات هستند.

اما آنها قوانین طبیعت هستند به این معنا که به طور طبیعی در جریان طبیعت پدید می‌آیند. به دلیل ماهیت رشد روانی ما در رابطه با سایر افراد. بنابراین او اخلاقی مبتنی بر روانشناسی رشد طبیعی دارد.

ماهیت رشد روانی و ماهیت رشد عاطفی همان چیزی است که اخلاق را به وجود می‌آورد. و او خیلی سریع می‌گوید که این فرآیند رشد، به طور کلی برای همه انسان‌ها یکسان است. به دلیل روشی که خداوند ما را برای عملکرد خود آفریده است.

حالا، اینکه آیا او به شوخی می‌گوید خدا، یا چون واقعاً به آن اعتقاد دارد، البته، سوال دیگری است. اما، حداقل او می‌گوید اگر مبنای خدا باوری در تفکر شما وجود دارد، پس اشکالی ندارد. اما مبنای بی‌واسطه جهان‌شمولی فرآیند روانشناختی است.

بنابراین او یک نسبی‌گرای اخلاقی نیست. او سه قانون طبیعت را می‌بیند. یکی مربوط به مالکیت، ثبات مالکیت است.

یکی مربوط به انتقال آن از طریق رضایت است. دیگری مربوط به وفای به عهد است. و بنابراین او می‌گوید که قوانین مربوط به عدالت از این طریق توسعه می‌یابند.

و او حتی درباره قوانین ملت‌ها صحبت می‌کند. کدام عبارت در نظریه قانون طبیعی از زمان رومی‌ها و آکویناس به بعد استفاده شده است؟ قوانین ملت‌ها قوانینی هستند که مربوط به همه ملت‌ها می‌شوند.

خب، این سه موردی که او توضیح می‌دهد هم همینطور. زیرا بدون امنیت مالکیت، جنگ دائمی همه علیه همه وجود خواهد داشت. بدون انتقال با رضایت، تجارتی وجود نخواهد داشت.

و بدون عمل به وعده‌ها، هیچ اتحاد یا معاهده‌ای وجود نخواهد داشت. بنابراین اینها قوانینی هستند که به خاطر منفعت بین ملت‌ها و همچنین بین افراد اعمال می‌شوند.

اما این قوانین طبیعت چیزی جز چیزهای فایده‌گرایانه نیستند. عدالت یک مفهوم فایده‌گرایانه است. عدالت صرفاً سودمندی دادن حق هر کس به اوست.

خب، این اخلاق هیوم است. متشکرم.